خبر

تاریخ‌نگاری حسرت

احمد بنی‌جمالی*

■ برای جامعه علمی و روشنفکری ما که چند سالی است به تاریخ‌نگاری غیرایدئولوژیک و آشنایی زدایی از چهره‌ها، اندیشه‌ها و رخدادهای تاریخ معاصر علاقه‌مند شده، توجه به امکانات و محدودیت‌های نظری و معرفتی پژوهش تاریخی، ضرورت انکارنشدنی است. نه فقط برای تاریخ نگاران (به معنای اخص کلمه) بلکه برای جامعه روشنفکری و حتی فعالان سیاسی که به قصد شناخت رخدادهای گذشته و گاه به بازتعریف موقعیت کنونی خود، دست به تحلیل و داوری‌های تاریخی می‌زنند. از چهره‌هایی که در سالیان گذشته به دفعات مورد این بررسی‌ها قرار گرفتند یکی هم دکتر محمد مصدق است. گره خوردن او به رخداد مهم نهضت ملی شدن نفت و پایان تراژیک او در کودتای ۲۸ مرداد آنقدر هست که انتشار صدها کتاب و هزاران مقاله را در طی این سال‌ها توجیه کند. از طرفی نام و نمادهای او همیشه معیار خط کشی‌ها و مرزبندی‌های سیاسی بوده است، نیروهایی هویت، گذشته و آینده خود را با مصدق تعریف کرده‌اند و جریان‌های دیگری سایه او را سنگین و مزاحم یافته‌اند. این توجه خاص به مصدق دلایل دیگری هم دارد که به حوادث و رخدادهای سه دهه گذشته مربوط می‌شود. معلوم بود که نهضت ملی شدن نفت با عنوان یکی از چند رخداد مهم تاریخ معاصر از این بازنگری مصون نخواهد ماند. به تدریج این رویکرد انتقادی، نهضت ملی و آرمان‌های آن و صد البته چهره اصلی آن محمد مصدق را زیر تیغ خود گرفت. این البته رویکردی مبارک و لازم در مسیر فاصله گرفتن از تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک و تجربه اندوزی برای حرکت‌های اصلاحی بعدی بود. بنابراین، با بسیاری از این انتقادها می‌شود موافق و همراه بود. نقد رادیکالیسم، بیگانه ستیزی، حداکثرخواهی و پوپولیسم نهضت ملی و البته تنزه‌طلبی، بی‌برنامگی و بی‌عملی مصدق از این جمله‌اند. مشکل اما از جایی شروع شد که ما خواستیم مسوولیت تمامی شکست‌های سیاسی و آرمان‌های ناکام خود را بر سر نهضت ملی و مصدق آوار کنیم. اینکه او را به خاطر ملی کردن نفت، مسوول شکل‌گیری دولت رانتیر و سلطنت مطلقه در یک دهه بعد! بدانیم، از این دست داوری‌های تاریخی فراتاریخی است. اینکه از او انتظار داشته باشیم در اوج محبوبیت و اقبال گفتمان چپ و سوسیالیسم در ایران و جهان، سیاست‌های لیبرالی در پیش بگیرد و صنعت نفت را به بخش خصوصی (کدام بخش‌خصوصی!) بسپارد چقدر منصفانه است؟ بدون شک مصدق مهم‌ترین بازیگر سیاست ایران در آن بیست و هفت ماه دراماتیک بوده اما کجا می‌شود او را شخصیتی یکه و برکنار از تمامی روندها، موقعیت‌ها و گفتارهای مسلط زمانه‌اش دانست؟ یا زدن برچسب ناخوشایندی چون ناسیونال سوسیالیسم به او و نهضت‌اش (که معلوم است تداعی‌کننده چه چیزی است) تنها به استناد آنکه اندیشه‌هایش ترکیبی از ناسیونالیسم بیگانه ستیز و برنامه اقتصادی چپ بوده است، کجا با واقعیت سازگار است؟ اصلا کدام جریان و گروه‌های سیاسی آن سال‌ها از چپ حزب توده تا راست حزب ایران را سراغ دارید که برنامه‌هایش چیزی جز این دو ایدئولوژی و البته ترکیبی از دموکراسی‌های خلقی و پوپولیسم را انعکاس داده باشد؟ اتفاقا در همان سال‌ها تنها جریانی که (گیرم به اشتباه) با عنوان لیبرال خوانده و مورد انتقاد قرار می‌گرفت، همین مصدق و حزب ایران بود. با فحاشی‌های حزب توده کاری ندارم، چهره شاخصی چون خلیل ملکی را می‌گویم که در نقدهایش در شاهد و سپس نیروی سوم، مسامحه مصدق در تدوین و اجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را با عنوان لیبرالیسم خطاب می‌کرد. فکر می‌کنم سرچشمه این خطاها در ارزیابی یک موقعیت تاریخی چون نهضت ملی شدن نفت و به محاکمه کشیدن چهره شاخص آن بدون توجه به روندها، ساختارها و گفتارهای مسلط زمانه، بی‌اعتنایی به آن چیزی است که کروچه صد سال پیش ما را از آن بر حذر داشته بود. اینکه هر تاریخی، تاریخ معاصر است و تاریخ نگار باید مراقب درهم تنیدگی و خلط افق زمانه با افق تاریخی مورد پژوهش خود باشد، که نسبت به احساسات، پرسش‌ها و موقعیت‌های زمانی و زبانی که او را احاطه کرده حساس و واقف باشد و آنها را بر دوره تاریخی دیگری تحمیل نکند. این واقعیتی است که معلق و معوق ماندن بخشی از آرمان‌ها و مطالبات تاریخی از ما انسان‌هایی خسته و خشمگین ساخته که نوستالژی و حسرت فرصت‌های از دست رفته، آنی راحتش نمی‌گذارد. ما بدل به تاریخ نگاران اندوهگینی شده که برای فهم وضعیت کنونی مان به هر گوشه‌ای از تاریخ معاصر سرک می‌کشیم و ردپای خطا و شکست را جست‌وجو می‌کنیم. این به خودی خود اتفاق خوبی است و راهگشا. اگر و فقط اگر در کاربست معیارهای داوری امروزمان برای برهه‌های تاریخی دیگر اندکی احتیاط و تحمل نشان دهیم و برای بازیگران و عاملان انسانی نقشی فراخورشان و آن‌هم در ذیل روندها و فرآیندهای تاریخی قایل شویم. دست آخر اینکه، اگر قرار است برای شخصیت‌های تاریخی دادگاهی در کار باشد، باید دادگاهی متناسب با روح زمانه خود آنها باشد.

*استاد دانشگاه و نویسنده کتاب «آشوب»

به بهانه ششم خرداد ۱۳۳۰؛ شکایت انگلیس از ایران در دیوان دادگستری بین‌المللی

گام‌های استوار برای خلع ید از شرکت نفت سابق

محمد صادقی

در حالی که انگلستان، سیدضیاءالدین طباطبایی را برای نخست‌وزیری ایران مناسب دیده و برای این مقصود کوشش‌هایی را انجام داده بود، افشای این موضوع و خبردار شدن برخی از نمایندگان مجلس، این نقشه را با شکست مواجه ساخت و دکتر محمد مصدق، با پذیرفتن نخست‌وزیری، دو ماه پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، فرصت یافت تا مبارزه‌ای را که آغاز کرده بود، مصمم‌تر دنبال کند. روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی، طرح ۹ ماده‌ای اجرایی ملی شدن صنعت نفت را به اتفاق آرا تصویب کرد و فرانسیس شپرد (سفیر انگلیس) عصر همان روز در یک کنفرانس مطبوعاتی به این اقدام مجلس اعتراض کرد. روز ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی و سنا، بنا بر ماده اول قانون اجرایی ملی شدن صنعت نفت، نمایندگان خود را برای تشکیل هیات مختلط (۱) در خلع ید از شرکت نفت سابق انتخاب کردند و این بار که انگلیس خطر را جدی‌تر تشخیص داد و از آن رو که به چیزی جز یک نوع ملی شدن در همان چارچوب گذشته رضایت نمی‌داد، شکایتی را تنظیم کرد (ششم خرداد ۱۳۳۰) و به دیوان بین‌المللی دادگستری فرستاد و لاهه، نیز همان روز دادخواست دولت انگلیس را به وزارت خارجه ایران تسلیم کرد. با وجود واکنش خشمگینانه انگلیسی‌ها، روز ۱۹ خرداد ۱۳۳۰، اعضای هیات مدیره شرکت ملی نفت ایران و سه نفر از اعضای هیات مختلط، با استقبال پرشور ده‌ها هزار نفر از مردم خوزستان وارد آبادان شدند و سرانجام در ۲۹ خرداد، پرچم ایران بر فراز ساختمان اداره مرکزی شرکت سابق برافراشته شد و تابلوی «هیات مدیره موقت» در آنجا نصب شد. انتخاب مهندس مهدی بازرگان به عنوان نخستین مدیر عامل شرکت نفت ایران (۲) نیز نشان‌دهنده هوشمندی دولت ملی مصدق بود زیرا انگلیسی‌ها به دلیل اینکه با نخست‌وزیری مصدق موافقتی نداشتند و ملی شدن نفت را هم بر نمی‌تابیدند، تمام توان خود را برای از کار انداختن دولت مصدق و تبلیغات بر ضد وی به کار گرفته، مرزهای اخلاقی را درنوردیده و چنانچه محمدعلی‌همایون کاتوزیان اشاره دارد، سفیر این کشور از نسبت دادن اتهام‌های ناروا و به دور از ادب به رهبر نهضت ملی ایران فروگذار نمی‌کرد. (۳) همچنین در داخل و خارج از ایران تلاش می‌کردند با روش‌های گوناگون چنین وانمود کنند که قدرت یافتن مصدق و ماندن او در قدرت، زمینه استقرار کمونیسم در ایران را فراهم خواهد کرد، از این رو، انتخاب بازرگان برای آن مسوولیت مهم، به دلیل اینکه وی همواره ارزش‌های ملی، دینی و اخلاقی را پاس می‌داشت (وی در آن زمان چهره‌ای سیاسی به شمار نمی‌آمد، وجه علمی و مذهبی‌اش بارز بود و در برابر حزب توده موضع داشت.) اهمیت زیادی دارد. دیگر اینکه، مصدق در پی جدال و به کار بستن شیوه‌های غیرمسالمت‌آمیز در برخورد با انگلیس نبود و از این منظر هم انتخاب بازرگان که شخصیتی اعتدال‌گرا بود و می‌توانست توطئه‌ها و ترفندهای استعمار پیر را بی‌اثر یا کم اثر سازد، جای اندیشیدن دارد. بازرگان در آن زمان ریاست دانشکده فنی تهران را بر عهده داشت و به همین خاطر (آشنایی با امور فنی و علمی شرکت نفت) از سوی مهندس کاظم‌حسیبی به نخست‌وزیر معرفی شد و این مسوولیت حساس و تاریخی را پذیرفت. در نظر داشته باشیم، در مساله نفت، زمانی که رویارویی دولت ایران و انگلیس رخ داد، وضعیت انگلیس با دوران گذشته متفاوت بود و به دلیل ظهور قدرتی جدید (آمریکا) که پس از جنگ دوم جهانی و پیدایش آن، مناسبات جهانی دگرگون شده بود، دیگر مجالی برای یکه تازی انگلیسی‌ها باقی نمی‌ماند و مصدق با فهم این فضای جدید، فرصت یافت تا با سیاست‌ورزی و دیپلماسی فعال، در برابر فشارهای همه جانبه انگلیسی‌ها مقاومت کرده و هر یک را در جای مناسب پاسخ دهد و این در به درازا کشیدن مساله نفت تاثیر فراوانی داشت. اگر مصدق در گفت‌وگو با خبرگزاری اینترنشنال‌نیوز و در پاسخ به سخنان تهدیدآمیز موریسون، وزیر خارجه انگلیس، که در مجلس عوام آن کشور گفته بود ممکن است وضع وخیمی در جنوب ایران پیش آید که مسوولیت‌اش بر عهده دولت ایران خواهد بود، ابراز داشت که: «ملت ایران از ملی شدن نفت خود یک هدف عمده دارد و آن این است که دیگران در امور داخلی ما دخالت نکنند.» از واقعیتی تلخ سخن می‌گفت که در ۹ تیر ۱۳۳۰ و هنگامی که نمایندگان وزارت دادگستری و پلیس، در خانه ریچارد سدان، به انبوهی از اوراق و اسناد محرمانه شرکت نفت دست یافتند (بسیاری از اسناد در آتش سوزانده شد، البته شپرد مدعی است بخش زیادی از اسناد مهم قبل از اشغال سازمان اداری کمپانی در تهران به سفارت بریتانیا منتقل شده بوده) و مشخص شد که شماری از مقام‌های سیاسی و... با شرکت نفت و اداره اطلاعات‌اش ارتباط داشته و دخالت‌هایی در اداره کشور می‌کرده‌اند، جایی برای چون و چرا باقی نماند. دکترحسین‌فاطمی نیز چند روز بعد گزارش ناصر وثوقی، دادیار دادسرای تهران در مورد چگونگی ضبط و رسیدگی به اسناد یافته شده را برای آگاهی نمایندگان به مجلس فرستاد. اما در موضوع نفت، پس از شکست مذاکرات هیات جکسون، اعزام هریمن به تهران، بی‌نتیجه ماندن ماموریت استوکس و پافشاری دولت بر حقوق ملت ایران، لاهه نیز در ۱۳ تیر ۱۳۳۰ از طرفین خواست تا صدور رای نهایی از هرگونه اقدامی که به حقوق طرف دیگر لطمه بزند، پرهیز کنند. مهر ۱۳۳۰، مصدق به آمریکا سفر کرد و ملاقات‌هایی با ترومن (ریاست‌جمهوری آمریکا)، دین آچسن (وزیر خارجه) و جورج مک گی (معاون وزیر خارجه) داشت تا بلکه مصالحه‌ای عادلانه صورت پذیرد ولی انگلیسی‌ها (به ویژه موریسون) که ارزیابی‌شان از نقش میانجی‌گری آمریکا، قوت بخشیدن به موضع ایران تلقی می‌شد، به این موضوع اعتنای چندانی نکردند. در مذاکرات شورای امنیت سازمان ملل برای رسیدگی به شکایت انگلیس از ایران، گلادوین جپ (نماینده انگلیس) خواست تا باز با تکیه بر ادعاهای پیشین و پرهیز دادن مصدق از روش‌های تجاوزکارانه ناسیونالیستی! تصویری تیره از مصدق ارایه کند اما سخنان نسنجیده‌ای بر زبان راند که بیان آرام، منطقی و خردمندانه نخست‌وزیر ایران (به زبان فرانسوی) که بر احترام گذاشتن به اصل آزادی و عدالت و حرمت نهادن به دیگری استوار بود، هم دفاع خوبی از حقوق ملت ایران شمرده شد (وی یادآوری کرد که قرارداد نفت میان دولت ایران و یک کمپانی انگلیسی، هیچ نوع حقوقی برای دولت انگلیس ایجاد نمی‌کند. همچنین خواستار دوستی بر پایه صمیمیت و اعتماد متقابل با دولت انگلیس شد و گستاخی‌های آنان را با تکیه بر عقلانیت و انسانیت پاسخ داد.) و هم تصویری باشکوه از وی در ذهن جهانیان به یادگار گذاشت. سرانجام شورای امنیت هم بر اساس پیشنهاد فرانسیس لاکوست (نماینده دولت فرانسه) برای رهایی از آن وضعیت دشوار و با رای موافق اکثریت، مساله را تا هنگام تصمیم‌گیری دیوان لاهه، مسکوت گذارد و انگلیس ناکام ماند. پس از مذاکرات شورای امنیت و پیشنهاد بانک جهانی که گرهی از مشکل گشوده نشد، انگلیس در چهارم بهمن ۱۳۳۰، درخواست خود از لاهه را تکرار کرد و به این ترتیب، مصدق و همراهانش (در هفتم خرداد ۱۳۳۱) راهی لاهه شدند. در لاهه، پروفسور هنری رولن، استاد حقوق‌بین‌الملل در دانشگاه بروکسل و رییس پیشین مجلس سنای بلژیک وکیل مدافع ایران بود و به خوبی از حق ایران دفاع کرد. مصدق هم در دادگاه لاهه باز از حقوق ملت ایران سخن گفت و ابراز داشت که ملت ایران به علت‌العلل بدبختی‌های خود پی برده و مصمم است فساد را برای همیشه ریشه کن کند و اجازه نمی‌دهد خارجی بر سرنوشت‌اش تسلط یابد... سرانجام، بر اساس رای دیوان بین‌المللی دادگستری، عدم صلاحیت دیوان در رسیدگی به شکایت مطرح شده، اعلام گردید و دیوان، نظر دولت انگلیس را موجه ندانست. به این ترتیب، شامگاه ۳۰ تیر، که این خبر به تهران رسید، طعم پیروزی قیام ملی ۳۰ تیر در ذهن و ضمیر ملت ایران، شیرین‌تر و دوچندان شد... هرچند سیزده ماه بعد ائتلاف سیاه (دربار، ارتش و انگلیس-آمریکا) پایان‌بندی اندوهناکی را برای دولت ملی مصدق رقم زد، چیزی از ارزش‌های احترام برانگیز مصدق کاسته نشد، مردی که مبارزه‌اش (با وجود اشتباه‌های اش) چه در برابر استبداد و چه در برابر استعمار، شرافتمندانه بود، ذره‌ای از اصول اخلاقی کوتاه نیامد و هنگامی که به قدرت رسید، دو هدف بزرگ در سر داشت؛ برگزاری انتخابات آزاد و ملی کردن صنعت نفت و از روز نخستِ قدرت یافتن‌اش «آزادی» را ارج نهاد، چنانچه در ۱۱ اردیبهشت طی نامه‌ای به شهربانی کل کشور نوشت: «شهربانی کل کشور! در جراید آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود، هر چه نوشته باشد و هر که نوشته باشد، به هیچ‌وجه نباید مورد تعرض و اعتراض قرار گیرد...»

این بار که انگلیس خطر را جدی‌تر تشخیص داد و از آن رو که به چیزی جز یک نوع ملی شدن در همان چارچوب گذشته رضایت نمی‌داد، شکایتی را تنظیم کرد (ششم خرداد ۱۳۳۰) و به دیوان بین‌المللی دادگستری فرستاد و لاهه، نیز همان روز دادخواست دولت انگلیس را به وزارت خارجه ایران تسلیم کرد

پی‌نوشت‌ها:

۱. اعضای هیات مختلط عبارت بودند از: عبدالله معظمی، علی شایگان، اللهیار صالح، حسین مکی و ناصر قلی اردلان (از مجلس شورای ملی)، مرتضی قلی بیات، احمد متین دفتری، محمد سروری، ابوالقاسم نجم و صادق شفق (از مجلس سنا) محمد علی وارسته وزیر دارایی و کاظم حسیبی، مشاور نخست‌وزیر

۲. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: نجاتی، غلامرضا، ۶۰ سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان (جلد اول)، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، صص ۲۹۶-۲۷۹.

۳. کاتوزیان، محمد علی، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۱۴۵.

استقبال پرشور مردم خوزستان از اعضای هیات خلع ید

دیوان بین‌المللی دادگستری و ملی شدن نفت ایران

بهمن کشاورز

۱- «دیوان بین‌المللی دادگستری» یکی از ارکان اصلی شش‌گانه سازمان ملل متحد است. این ارکان عبارتند از: مجمع عمومی، شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی، شورای قیمومیت و دیوان دادگستری بین‌المللی. دیوان رکن قضایی سازمان ملل است. سازمان دیگری به نام «دیوان دایمی داوری‌بین‌المللی» وجود دارد که نباید آن را با «دیوان بین‌المللی دادگستری» اشتباه کرد. هر چند تشکیل «دیوان بین‌المللی دادگستری» ریشه در تداول و شیاع «داوری بین‌المللی» در اواخر قرن نوزدهم دارد که حقوقدانان را به فکر برپایی یک «دیوان داوری بین‌المللی» انداخت تا دولت‌ها به ارجاع اختلافات خود به آن اجبار داشته‌باشند.

این موسسه یعنی «دیوان دایمی داوری بین‌المللی» در سال ۱۹۰۷ تاسیس و در سال ۱۹۲۸ در مجمع عمومی «جامعه ملل» مطرح شد و ۲۳ دولت به آن ملحق شدند و در سال ۱۹۵۰ به عنوان یکی از موسسات بین‌المللی سازمان رسمیت یافت.

گفته شد، این دو موسسه را نباید با هم مخلوط و اشتباه کرد، زیرا تفاوت‌های عمده و مشخصی با هم دارند. الف- قضات دیوان دادگستری را مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل انتخاب می‌کنند، حال آنکه گزینش «داوران» در «دیوان داوری» با طرفین دعواست. ب- رای دیوان دادگستری بر قواعد و اصول بین‌المللی و رای «دیوان داوری» بر «انصاف» مبتنی است. پ- داوری ممکن است غیرعلنی باشد اما رسیدگی دیوان دادگستری علنی است و باید رای آن منتشر شود. ت- دستمزد داوران را طرفین دعوا می‌پردازند اما پرداخت حقوق قضات دیوان دادگستری با سازمان ملل متحد است. ث- سرعت رسیدگی در داوری بیشتر و تشریفات آن کمتر است. ج- به «دیوان دادگستری» فقط دولت‌ها می‌توانند مراجعه کنند، بنابراین مثلا اختلاف یک شرکت با یک دولت نمی‌تواند در «دیوان دادگستری» مطرح شود، حال آنکه طرح آن در «دیوان داوری» ممکن است. چ- در دیوان داوری ممکن است بین طرفین سازش حاصل و رای صلحا صادر شود، اما دیوان دادگستری فقط حکما و بر مبنای قانون رای می‌دهد.

آرای دیوان دادگستری لازم‌الاجراست و اگر دولت محکوم‌علیه از اجرای آن سر باز زند، دولت محکوم‌له می‌تواند اجرای آن را از شورای امنیت سازمان ملل بخواهد. در صورتی که در مورد صالح بودن یا نبودن دیوان دادگستری در موردی اختلاف به وجود آید، تشخیص صلاحیت با خود داوران و رای آن در این مورد قطعی است.

این مقدمه را به این جهت آوردیم که اهمیت آنچه بعد از ملی شدن نفت ایران رخ داد، ویژگی‌های مرجعی که دولت انگلستان در آن طرح دعوا کرد و آثار و پیامدهای رای این مرجع- اگر حقانیت دولت انگلستان را احراز و به ضرر ایران رای صادر می‌کرد- روشن شود و در عین حال مشخص شود وجود یک مرجع قضایی مستقل با قضات مستقل و متعهد چه آثار بزرگ و سرنوشت‌سازی می‌تواند داشته باشد.

دیوان بین‌المللی دادگستری با توجه به مدافعات ایران با اکثریت ۹ رای در مقابل پنج رای، رای به عدم صلاحیت خود برای رسیدگی به دعوای انگلستان علیه ایران داد و در عین حال اعلام کرد با صدور رای بر عدم صلاحیت نیازی به رسیدگی به دلایل ایران مبنی بر مردود بودن ادعاهای انگلستان وجود ندارد

۲- صنعت نفت در سراسر ایران به موجب قانون ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ ملی شد. دولت انگلستان در تاریخ پنجم خرداد ۱۳۳۰ دادخواستی علیه ایران به دیوان دادگستری تسلیم و اعلام کرد دولت ایران با توجه به قراردادی که با شرکت نفت ایران و انگلیس دارد و به موجب آن بهره‌برداری از منابع نفتی ایران را به این شرکت واگذار کرده، مکلف است اختلاف حاصله از ملی کردن صنایع نفت را به داوری در «دیوان داوری بین‌المللی» رجوع دهد و رای دیوان را بپذیرد. دولت انگلستان تقاضا کرده بود، دیوان در صورت عدم قبول این دادخواست، اعلام کند دولت ایران برخلاف قوانین و اصول بین‌الملل رفتار کرده و قرارداد بین آن و شرکت نفت به قوت خود باقی است و دولت ایران باید خسارات وارده بر شرکت را جبران کند. دولت انگلستان از دیوان دادگستری تقاضا کرده بود نحوه پرداخت خسارات را هم مشخص کند. دولت انگلستان صدور دستور موقت را نیز تقاضا کرد که صادر شد. دولت ایران اعلام کرد این دستور را اجرا نخواهد کرد. دولت انگلستان به شورای امنیت شکایت کرد. شورای امنیت در ۱۹ اکتبر تصمیم گرفت، رسیدگی به شکایت انگلستان را تا روشن شدن نتیجه رسیدگی به موضوع در دیوان بین‌المللی دادگستری، رسیدگی به شکایت انگلستان را در شورای امنیت متوقف کند. دولت ایران در ۱۱ فوریه ۱۹۵۱ به دیوان دادگستری اعلام کرد آن را برای رسیدگی به موضوع صالح نمی‌داند. با اعلام عدم صلاحیت از طرف دولت ایران، دیوان به ناچار رسیدگی ماهوی را متوقف کرد تا ابتدا به صالح بودن یا نبودن خود رسیدگی و تعیین تکلیف کند. ۳- چون دولت ایران اعلام کرده بود مبانی عدم صلاحیت دیوان دادگستری را شفاها به آگاهی دیوان خواهد رساند، دیوان رسیدگی حضوری و استماع مدافعات شفاهی را لازم دانست و روز ۹ ژوئن ۱۹۵۲ را برای رسیدگی تعیین کرد. در این جلسه دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر وقت ایران جنبه‌های سیاسی موضوع را برای دیوان تشریح کرد و سپس پروفسور رولن، وکیل ایران به بحث در مورد جنبه‌های حقوقی عدم صلاحیت دیوان پرداخت. مبانی استدلال وکیل ایران به طور خلاصه به‌شرح ذیل بود:الف – صلاحیت دیوان ناشی از اعلامیه‌ای است که ایران در دوم اکتبر ۱۹۳۰ امضا کرده و در ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ به تصویب رسیده است. اعلامیه انگلستان در ۲۸ فوریه ۱۹۴۰ امضا شده است. بنابراین دیوان صرفا برای رسیدگی به موارد و اختلافاتی صلاحیت دارد که منشا قراردادی آنها پیش از تصویب اعلامیه ۱۹۳۲ ایران باشد. چون اعلامیه ۱۹۳۲ ایران دامنه شمول محدودتری از اعلامیه ۱۹۴۰ انگلستان دارد، باید صلاحیت دیوان را در محدوده اعلامیه ایران جست‌وجو و تعریف کرد. اعلامیه ایران چنین اختیار و صلاحیتی را به دیوان نداده است.ب – استناد دولت انگلستان به قاعده «دول کامله الوداد» نیز مردود است زیرا این مفهوم فقط در عهدنامه‌های منعقد شده بین ایران و انگلستان در سال‌های ۱۸۷۵ و ۱۹۰۳ آمده است و در اعلامیه مصوب ۱۹۳۲ قابل استناد نیست.پ – اسنادی که دولت انگلستان برای اثبات صلاحیت دیوان به آنها استناد می‌کند، در نظر اول و بنا به تبادر، دربردارنده چنین مفهومی نیست.ت – استناد دولت انگلستان به اینکه دولت ایران با اشاراتی که به ماهیت موضوع کرده، صلاحیت دیوان را تلویحا پذیرفته است قابل‌قبول نیست زیرا این اشارات همواره توام با تصریح به عدم صلاحیت دیوان دادگستری بوده است.

۴- دیوان بین‌المللی دادگستری با توجه به مدافعات ایران با اکثریت ۹ رای در مقابل پنج رای، رای به عدم صلاحیت خود برای رسیدگی به دعوای انگلستان علیه ایران داد و در عین حال اعلام کرد با صدور رای بر عدم صلاحیت نیازی به رسیدگی به دلایل ایران مبنی بر مردود بودن ادعاهای انگلستان وجود ندارد. جالب این است که «سرآرنولد مک‌نیر» قاضی انگلیسی دیوان هم همراه با هشت قاضی دیگر به عدم صلاحیت دیوان – و در واقع به‌ضرر دولت انگلستان- رای داد و این رای و موضع‌گیری جنبه تاریخی پیدا کرد و نمونه‌ای شد برای استقلال و بی‌طرفی قاضی.

این نکته گفتنی است؛ این رای عدم صلاحیت فرآیندی که انتهای آن می‌توانست مراجعه انگلستان به شورای امنیت سازمان ملل – در صورت صدور رای به محکومیت ایران و استنکاف ایران از اجرای رای – باشد را متوقف و منتفی کرد. باید به یاد داشت که اقدامات شورای امنیت تا حد دخالت نظامی هم می‌توانست پیش برود.

مأخذ:

صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری (دیوان لاهه)، تالیف دکتر محمد خاور، چاپ تهران، ۱۳۴۳.

خبر

ایستادگی مصدق در لاهه

پرویز علوی*

■ خبر کوتاه بود «ملی شدن صنعت نفت در اسفند ۱۳۲۹ توسط دکتر مصدق با تصویب مجلس، قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به حمایت از مصدق و مخالفت با قوام و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط سازمان سیا و برگشت شاه به سلطنت.» سال ۱۳۹۰ درست شصت سال از آغاز حرکتی می‌گذرد که به «نهضت ملی ایران» معروف شده است. ملی شدن نفت ایران در پایان اسفند ۱۳۲۹ سرآغاز دوره‌ای بحرانی در تاریخ معاصر ایران بود که قریب سه سال به طول انجامید. دکتر مصدق کمی بیش از بیست و هفت ماه در مقام نخست‌وزیری ابتدا کار دشوار اجرای ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت نفت سابق را پیش برد و همچنین به رسیدگی اختلافات ایران و انگلیس در شورای امنیت سازمان ملل و دادگاه

لاهه پرداخت. دکتر مصدق مساله نفت را به سازمان ملل برد و مهر ۱۳۳۰ برای شرکت در جلسه شورای امنیت به آمریکا رفت. تریگولی، دبیرکل سازمان ملل و نماینده انگلیس در جلسات حاضر بوده و این جلسات از ۲۳ تا ۲۶ مهر به طول انجامید و بعد از آن مصدق از نیویورک برای دیدار با ترومن به واشنگتن رفت. شورای امنیت در آخر اعلام می‌دارد که تا دیوان لاهه درباره صلاحیت خود اظهارنظر نکرده است، شکایت انگلیس مسکوت بماند. هنگامی که قرار بود دادگاه لاهه برای رسیدگی به دعاوی انگلیس در ماجرای نفت تشکیل شود، دکتر مصدق با هیات همراه‌اش زودتر از موعد مقرر به محل دادگاه رفت و در حالی که پیشاپیش جای نشستن همه شرکت‌کنندگان تعیین شده بود وی به نمایندگی از طرف هیات ایرانی روی صندلی نماینده انگلیس نشست و هنگامی که با تذکر رییس دادگاه در این مورد روبه‌رو شد، در پاسخ گفت که می‌خواستم دوستان بدانند که جای دیگران نشستن یعنی چه؟ سال‌هاست که دولت انگلستان در سرزمین ما خیمه زده و کم‌کم یادشان رفته جایشان اینجا نیست و ایران سرزمین آبا و اجدادی ماست، نه سرزمین آنان. در هفتم تیر دولت مصدق در ارسال نامه‌ای به دیوان لاهه اعلام کرد که دولت ایران امیدوار است آن دیوان‌عالی به عدم صلاحیت خود به علت عدم اهلیت شاکی رای دهد. این کشاکش‌ها ادامه پیدا کرد و همچنین ترومن طی پیامی از مواضع انگلیس در دادگاه حمایت کرد و مصدق هم این اقدام را پاسخ داد. سرانجام جلسات لاهه پایان یافت و از ۱۴ قاضی، ۹ نفر به عدم صلاحیت دیوان رای دادند و رای قاضی انگلیسی به نفع ایران بسیار جالب توجه بود. به طور مختصر از آنچه گذشت چنین می‌توان نتیجه گرفت:

۱. در وطن پرستی، صداقت، پاکدامنی و انسانیت مصدق تردیدی نمی‌توان کرد. او مقام‌پرست و شهرت‌طلب نبود و از عوام‌فریبی پرهیز داشت و به‌همین دلیل همچنان در اذهان مردم ایران به عنوان مدافع منافع ملی باقی مانده است.

۲. اگر بپذیریم که شاهد سه مرحله در موضع‌گیری قدرت‌های بزرگ نسبت به مسایل داخلی کشورها بوده‌ایم: کودتا و دخالت، عدم دخالت و دخالت موثر بر علیه حکومت‌های دیکتاتوری (مانند لیبی) باید قبول کرد که دوره زمامداری مصدق دوره دخالت قدرت‌های انگلیس و آمریکا در امور داخلی کشورها به دلیل هراس از شوروی و به خاطر حفظ منافع خودشان بوده است.

۳. ایستادگی مصدق اگرچه نتیجه‌ای جز کودتا نداشت اما از او در تاریخ ایران اسطوره ساخت و باید اضافه کرد که کودتاگران نیز سرانجام خوشی نداشتند و مردم ایران، کودتاگران و نظام مستقر آنها را به زباله‌دان تاریخ سپردند.

*استاد دانشگاه تهران